

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال نهم
شماره ۱۰۵ - آذر ۱۳۸۷ - دسامبر ۲۰۰۸

نقش تسلیحات در بحران نظم نوین امپریالیستی جهانی

بحرانی که جامعه سرمایه داری را در بر گرفته است اتفاقی نیست، یک بیماری مزمن سامان سرمایه داری است و به فلاکت توده های مردم منجر می شود. کارل مارکس در اثر جاودانی و علمی خویش "سرمایه"، این تناوب بحرانها را پیشگویی کرده است و راه برون رفت از این بحرانها را برای آنکه منجر به نابودی بشریت نشود نشان داده است. یا بشریت قادر خواهد شد این هیولا را سر ببرد و یا بربریت تمام جامعه بشری را فرا می گیرد.

در مورد علل بحران می توان به بسیاری مسایل اشاره کرد ولی ما در این مقاله تنها به یک جنبه آن که بخش نظامی شدن اقتصاد سرمایه داری باشد تکیه می کنیم.

هیچ کس مگر اینکه دیوانه باشد وقت آن را ندارد و انگیزه آنرا ندارد که یک دلاری را با یک دلاری عوض کند. چون از این تعویض چیزی نصیبش نمی شود مگر اینکه وقتش را از دست بدهد. ممکن است دیوانه ای این کار را بکند و یا این عمل از روی شوخی انجام شود ولی میلیونها مردم حاضر نیستند یک دلاری، یک یوروی و هزار... ادامه در صفحه ۳

زنده باد سوسیالیسم

بحران مالی و شکست سیاست نئولیبرالی امپریالیستی

می توان در مورد بحران کنونی سرمایه مالی به روند پیدایش و تکامل این، به منحنی ها و سقوط ارزشها و شاخصهای سهام و نظایر آنها اشاره کرد و مقاله ای "علمی" در این زمینه نوشت. می توان سخنان دولتمردان کلاش بورژوازی را که تقصیرها را به گردن سیاستهای غلط جرج بوش که گویا به موقع زیر بال بانکهای موثر در نظام سرمایه داری را نگرفته است اشاره کرد، می توان افسانه سرائی نمود و...

ولی افسانه سرائی کار ما نیست، افشاء گری و نشان دادن واقعیت به مردم کار ماست. ما کارشناسان اقتصاد ناب نیستیم، کارشناسان اقتصاد سیاسی هستیم. ما نتایج این جنایت علیه بشریت را که همه ی بورژوازی در پی کتمان آن است و نتایج اجتماعی آنرا به مردم نشان می دهیم و از آن برای آینده بشریت نتیجه گیری می کنیم. ما نمی توانیم با نگارش یک مقاله "علمی" و بی طرفانه گریبان خود را از جانبگیری رها کنیم. ما... ادامه در صفحه ۵

هفتمین سالگرد تجاوز نظامی به افغانستان و نتایج مترتب بر آن

هفتمین سالگرد اشغال وحشیانه افغانستان توسط امپریالیسم آمریکا و متحدین رنگارنگش را پشت سر میگذاریم. هفت سال کشتار و ویرانی و تجاوز به حقوق ملی و تمامیت ارضی ملت افغانستان، هفت سال بمباران وحشیانه و بکارگیری سلاح آلوده به رادیو اکتیو و اورانیوم رقیق شده و ویران کردن مزارع و جاده ها و تمام زیرساخت کشور، هفت سال رشد و گسترش مواد مخدر، هفت سال ظلم و ستم بر تمامی مردم بویژه زنان و کودکان... آری اینها همه حاصل تجاوز نظامی به افغانستان بوده که در قالب جنگ علیه طالبان و تروریسم و برای "آزادی و دموکراسی و تمدن" صورت گرفته است. نوکران "چپ و راست" امپریالیسم نظیر سلطنت طالبان و دارودسته منصور حکمت با شادی و لهله از تجاوز نظامی به افغانستان دفاع کرده و به سماع نشستند و با تئوریهای تهوع آور دفاع از "تمدن و مدرنیسم امپریالیستی در مقابل توحش و بربریت اسلام سیاسی" و یا با بیان این که "این باند گانگستریسم را خود آوردند و خودشان هم بردنش" و "به ما ربطی ندارد" محکوم کردن این تجاوز نه تنها موضوعیتی ندارد بلکه باید سرنگونی رژیم طالبان توسط امپریالیسم را مثبت و به فال نیک" گرفت.... در مقابل نیروهای انقلابی و ترقی خواه که علیه این اشغال بربرمتشانه اعلام موضع نمودند، صف آرای کرده و با... ادامه در صفحه ۲

حمایت رویونیستی از رفیق استالین (۳)

نویسنده با بندبازی می خواهد از کنار واقعیت بروز رویونیسم در شوروی بگذرد و ناچار می شود به تحریف مارکسیسم لنینیسم بپردازد و ایدئولوژی را به سخره بگیرد و نقش تعیین کننده آن را به صفر برساند. زیوگانوف از همان رویونیسم دفاع می کند که آنرا تا حد ناسیونال شونیسم روس که گویا "مظلوم" واقع شده است ترقی می دهد و سوء استفاده از وجود استالین نیز برای تحکیم و قابل پذیرش کردن ناسیونال شونیسم روس برای وی مناسب به نظر می آید. وی از "استالین زدائی" به مفهوم مارکسیسم لنینیسم زدائی و دشمنی با کمونیسم ناراضی نیست از "ناسیونال شونیسم زدائی روس" که استالین را مانند رویونیستها و تروتسکیستها مظهر آن جا می زند ناراضی است. وی به استالین نابغه نه برای رهائی جنبش کمونیستی و وحدت جهانی این جنبش بلکه برای رهائی مادر روس نیاز دارد، همانگونه که به زعم وی، تزارها در فکر روحیه و فرهنگ و ملیت روس و مذهب ارتدوکس اسلاوها بودند.

آقای زیوگانوف فراموش کرده است که برای برخورد واقعیت به گذشته باید از ماهیت قدرت سیاسی در شوروی بعد از درگذشت استالین آغاز کند. اینکه امروز کسی مدعی شود که اتحاد جماهیر شوروی هنوز سوسیالیستی است همه به ریشش می خندند. ولی حداقل باید روشن کند که این کشور از چه موقع سوسیالیستی نبوده و به چه علت از آن زمان نمیشده است آن کشور را سوسیالیستی نامید. کسانیکه شوروی را تا سال ۱۹۹۱ سوسیالیستی جا می زنند حق دفاع از شخصیت استالین را ندارند. دشمنان لنین و استالین، دشمنان مارکسیسم لنینیسم هستند زیرا الفبای مارکسیسم لنینیسم را نفهمیده اند و می خواهند شکست تاریخ را با فضیحت بیشتری تکرار کنند. آنها هرگز پیروزی ای نخواهند داشت. شکستهای متواتر هست که آنها را تعقیب خواهد کرد.

آقای زیوگانوف مرتب از استالین نقل قول می کند. منابع این نقل قولها معلوم نیست. زمان تاریخی این نقل قولها معلوم نیست. متن نوشته کامل و ارتباط... ادامه در صفحه ۶

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

هفتمین سالگرد...

برچسب "هرکه این اشغال را محکوم کند حامی رژیم طالبان است"، به خوش رقصی برای امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم در منطقه پرداختند و به همدست جرج واکربوش و متحدین جنایتکار ناتوی اش تبدیل شدند. این مرتجعین با زبان "چپ و دمکرات" مذبحانه تلاش نمودند تا از استعمار فضیلتی ساخته و آگاهانه بر اهداف شوم و استراتژیک امپریالیسم آمریکا که به منطقه لشکر کشیده است پرده ستر کشند و به توجیه نظم نوین آمریکا و دفاع از غارت و چپاول خلقهای منطقه به پردازند. منصور حکمت رهبر کبیرحزب کمونیست کارگری در مورد نفس حمله آمریکا به افغانستان چنین گفت: "در قبال نفس حمله آمریکا به افغانستان چه می توان گفت. آیا دستها از افغانستان کوتاه! یک موضع اصولی و پیشروست؟ مردم افغانستان و اپوزیسیون آن جز این بشما خواهند گفت. افق سقوط طالبان، یک باند آدمکش و دلال بزرگ موادمخدر نیروهای سیاسی افغانستان را به تحرک خوشبینانه ای کشانده است. خواست سرنگونی طالبان یک خواست انسانی و پیشروست. نباید اجازه داد مخالفت درست و اصولی با میلیتاریسم آمریکا به رها کردن افغانستان زیر دست طالبان معنی شود. این یکی از نمونه های زنده ناکافی بودن و نادرست بودن آرایش طلبی و دفاع از موضع موجود است". این رهبر کبیر همچون سلطنت طالبان بطور وقیحانه از تجاوز نظامی به افغانستان دفاع نمود و صریحا اعلام داشت "اما سرنگونی طالبان توسط ارتشهای خارجی بخودی خود محکوم نیست. دولت طالبان یک دولت مشروع در افغانستان نیست، باید سرنگون شود..."

در پاسخ به این اراجیف ارتجاعی و امپریالیست پسند در بیانیه حزب کار ایران (توفان) در اکتبر ۲۰۰۱ چنین آمد:

"حزبی که خود را کمونیستی می داند از ارتشهای خارجی می خواهد با تجاوز به افغانستان طالبان را سرنگون کنند. ما می پرسیم خوب! نظر شما در مورد سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی توسط ارتشهای خارجی چیست؟ مگر رژیم جمهوری اسلامی مشروع است؟ مگر رژیم جمهوری اسلامی طالبان نیست؟ مگر این رژیم سرمنشاء ترور اسلامی در منطقه و جهان نبوده است؟ پس چرا فراخوان حمایت از تجاوز "جبهه ضد تروریسم" را به سرکردگی آمریکا نمی دهید؟ مگر نه این است که اگر آمریکا به ایران حمله کند" وضع بصورت سابق "نمی ماند و نیروهای سیاسی ایران را به تحرک خوشبینانه ای خواهدکشاند؟ فرق موضع شما با موضع روشن کیهان و مدعی بی تاج و تخت

پادشاهی ایران، "محمد غایب شاه" ایران که یکبار به خوش رقصی افتاده است، در چیست؟ رهبر کبیر امروز زنده نیست تا نتایج شوم تجاوز نظامی به افغانستان را ببیند و در مورد تمدن امپریالیستی استفاده از سلاح شیمیایی و فسفر سفید و اورانیوم رقیق شده علیه مردم افغانستان سخن بگوید. آیا دنباله روان آقای حکمت درسی از این فاجعه خواهند آموخت؟

هدف از اشغال افغانستان و اهمیت استراتژیک آن

حقیقت این است که اشغال افغانستان ربطی به "دموکراسی، آزادی زن، تمدن و مدرنیسم و یا سکولاریسم" ... نداشته است. این درست است که کشور افغانستان دارای منابع نفتی و گازی مهمی نیست و تصرف نظامی این کشور برای کنترل منابع طبیعی آن نبوده و اساسا نمی توان شرایط این کشور را با عراق مقایسه نمود. اما دلایل اصلی تجاوز نظامی به افغانستان را باید در اهمیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک آن در منطقه دید. افغانستان در قسمت شرقی دارای مرز مشترک با پاکستان و در بخش غربی با ایران است. از سویی نزدیکی مرزی با کشور چین و ارتباط با جمهوریهای نفت خیز سابق شوروی اهمیت استراتژیک افغانستان را دو چندان میکند. بیش از یک پنجم نفت جهان برابر با ۲۷۰ میلیارد بشکه ذخیره نفتی در کشورهای اطراف دریای خزر قرار دارد. در همین منطقه قریب به یک هشتم گاز طبیعی جهان موجود است. از این رو باید اشغال افغانستان را در کادر ایجاد پایگاههای نظامی در این کشور و کنترل مواد خام در جمهوریهای آسیای مرکزی و محاصره روسیه، چین و ایران مورد ارزیابی قرار داد. اشغال افغانستان به منظور کنترل منابع نفتی و گازی در آسیای مرکزی و اعمال هژمونی بر سایر رقبای تازه نفس امپریالیستی صورت گرفت. موضوع اوسامه بن لادن و یا رژیم پس مانده طالبان و مبارزه علیه تروریسم و ستم برزن در افغانستان وسیله ای برای فریب افکار عمومی بوده است که متأسفانه تا حدود زیادی در آمریکا و اروپا موفق عمل کرده است. کیست که نداند همین آقای بن لادن و ملا عمر طالبان بیش از دو دهه متحدین طبیعی آمریکا بودند و پنتاگون برای جابجایی قدرت در افغانستان و بر مسند قدرت نشان دادن طالبان میلیاردها دلار هزینه کرد و با نفوذ در جنبش استقلال طلبانه افغانستان از سیاه ترین و ارتجاعی ترین نیروهای آدمخوار دفاع نمود. بن لادن و طالبان محصولات طبیعی امپریالیسم آمریکا هستند و جز این نیز نمی باشد.

اختلاف آمریکا با طالبان

اختلاف آمریکا با رژیم طالبان از آنجا آغاز گردید که کمپانی نفتی یونوکال برای انتقال لوله نفت از آسیای مرکزی از طریق

افغانستان با شکست روبرو شد و روابط آمریکا با رژیم طالبان نیز از سال ۱۹۹۷ تیره گردید و پنتاگون تصمیم به سرنگونی طالبان و جایگزینی آن با یک حکومت گوش بفرمان و دست نشانده شد. رخ داد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یک فرصت طلایی برای امپریالیسم آمریکا بود تا با سرنگونی فوری طالبان و اشغال افغانستان موقعیت استراتژیک خود را به جلو راند و حلقه را بر سایر رقبا در منطقه تنگ نماید.

حزب ما از همان آغاز، علیه تجاوز نظامی و اشغال افغانستان به مبارزه برخاست و با سیاستی روشن طرح امپریالیستی آمریکا و شرکاء در هجوم وحشیانه به این کشور را قویا محکوم نمود و مرعوب تبلیغات امپریالیستی و جارو جنجالهای مزدورانش نگردید. حزب ما با انتشار دهها مقاله تحلیلی پرده از این سیاست استعماری برداشت و مخالفت خود را به تجاوز نظامی به افغانستان ابراز داشت. حزب ما همواره تاکید کرده است که سرنگونی رژیم ارتجاعی طالبان وظیفه خلق این کشور است و اقدام آمریکا و شرکاء نقض روشن تمامی موازین بین المللی و نقض حق تعیین سرنوشت ملت افغانستان است. این تحلیل صحیح با الهام از لنینیسم و شناخت از ماهیت امپریالیسم است که بصورت سیستماتیک و علمی نه تنها در مورد افغانستان بلکه در مورد اشغال عراق، لبنان، فلسطین و خطر احتمال تجاوز نظامی به ایران ... بازتاب داشته و مورد احترام نیروهای انقلابی و ترقیخواه در منطقه و جهان قرار گرفته است.

شکست امپریالیسم آمریکا و مذاکرات محرمانه با طالبان

ملت افغانستان با سابقه طولانی مبارزه ضد استعماری نشان داد که فریب دروغهای امپریالیسم آمریکا و کارگزاران افغانی نظیر کرزای را نخواهد خورد و به بردگی و استعمار تن نخواهد داد. خلق افغانستان در خلال هفت سال اشغال کشور بی باکانه در مقابل متجاوزین ایستاد و ضربات سختی بر پیکر نیروهای اشغالگر وارد ساخت. ضربات پی در پی بر نیروهای متجاوز که به نمایندگی از سی کشور در سرزمین افغانستان حضور نظامی و تدارکاتی دارند و هر روز به قتل و جنایت دست میزنند تحسین برانگیز است. نگاه امپریالیستهای "متمدن" به ملت افغانستان نژادپرستانه و تحقیر آمیز است. مطابق ارزیابی نظامیان آدمکش آمریکا جان هر افغانی غیر نظامی برابر با ۲۰۰ دلار ارزش گذاری شده و تازه همین مبلغ را نیز به خانواده های کشته شدگان نمی پردازند. امپریالیستها هر روز جنایت می آفرینند

روزی نیست که... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

هفتمین سالگرد...

دهکده ای مورد بمباران بمب افکنهای آمریکایی، فرانسوی و انگلیسی قرار نگیرد. در ماه گذشته در اثر حملات وحشیانه بیش از ۹۰ نفر در یکی از روستاهای غرب افغانستان جان باختند که در این میان ۶۰ کودک و ۱۵ زن حضور داشتند. لیکن رسانه های بی وجدان غربی با توجیه به اینکه در میان این جماعت افراد "طالبان" حضور داشتند و این امری عمدی نبوده است سعی در درانحراف افکار عمومی دارند. برای امپریالیستهای "متمدن" استفاده از سلاح شیمیایی، اورانیوم رقیق شدن، فسفر سفید، مواد رادیو اکتیو، ویران کردن جاده ها و کشتار بیرحمانه مردم بیگناه... عین دموکراسی و آزادی است اما اگر همین مردم با تیر و چاقو و فدا کردن جان خود بعنوان تنها سلاح ممکن از میهن و موجودیتشان به دفاع برخیزند، وحشی و ضد تمدن و بربر معرفی میشوند. رسانه های امپریالیستی به رغم تبلیغات دروغین و برجسته کردن جریان ارتجاعی طالبان به منظور بی اعتبار کردن مقاومت عادلانه و ضد استعماری ملت افغانستان و سرمایه گذاری بر حکومت دست نشانده کرزای اما با شکست روبرو شده اند. اکنون امپریالیستها به سرکردگی آمریکا در اثر رشد جنبش مقاومت افغانستان چاره ای جز عقب نشینی و ازطرفی توطئه و خرابکاری علیه ملت افغانستان ندارند. مذاکرات محرمانه با جناحی از طالبان در عربستان سعودی و دعوت به شرکت در دولت کرزای پرده از ماهیت کثیف امپریالیستهای "متمدن" بر میدارد. نام خلق افغانستان طالبان نیست، این را همه می دانند. آمریکا خوب می داند با چه کسانی وارد معامله شود. همکاری مجدد با طالبان و تلاش در جهت تشکیل حکومت ائتلافی و تقویت مواضع ضد جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و خواباندن جنبش مقاومت... سیاست جدید نیروهای استعماری به رهبری آمریکاست که برای کنترل اوضاع اتخاذ کرده است. ادغام "ننو طالبانها" با رژیم کرزای تاکتیک جدید برای برون رفت امپریالیستها از بحران موجود است. این سیاست نیز با شکست روبرو خواهد شد. در رابطه با مذاکرات محرمانه آمریکا با طالبان در روزنامه "برلینر تسایتونگ آلمان چنین آمده است: ... "اشغال نظامی افغانستان سبب تحریک و مشروعیت بخشی به یک مقاومت ملی گشته است. و صرف نظر از موضع کشورهای غربی در اینباره، نیروهای طالبان تجسم این مقاومت اند. مذاکرات دولت افغانستان با نیروهای طالبان، و پذیرش آنان به عنوان طرف درگیر در جنگ داخلی و یا به عنوان شریک احتمالی، بیش از آنکه از موضع ضعف صورت گرفته باشد، بیانگر رشد

واقع بینی است. طالبان در گفتگوها پیشنهاد طرد صد جنگجوی باقی مانده از القاعده در میان صفوف خود را داده است. ظاهراً این پیشنهاد مبنایی برای یک معامله است: خروج نیروهای نظامی آمریکا در قبال خروج اسامه بن لادن از منطقه آسیای مرکزی شاهد معاملات سیاسی بدتری نیز بوده است.»

در مورد شکست و سرخوردگی نیروهای ناتویی در افغانستان و کنار آمدن با طالبان بسیاری از فرماندهان نظامی آمریکا و بریتانیای نیز اظهار نظر کرده اند. در همین مورد ژنرال مارک کارلتون اسمیت، فرمانده نیروهای بریتانیایی در ولایت هلمند که ماموریتش در حال پایان است، از جمله این افراد بود. وی هشدار داده که عملیات نظامی علیه طالبان، به پیروزی قطعی نخواهد رسید. و در عین حال تاکید کرده بود که برای پایان دادن به شورش ها در افغانستان، ممکن است لازم باشد با ستیزه جویان اسلامگرا، معامله شود. " (بی بی سی. ۲۰ اکتبر)

همه داده ها حکایت از این دارد که ارتش آمریکا و متحدین اش در افغانستان در آشفتگی و سردرگمی بسر می برند و با شکست سختی روبرو شده اند. این جنایتکاران هر روز بیشتر در این باتلاق فرو می روند. یکی از دلایل مهم بحران مالی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا را باید در همین مقاومت خلقهای عراق و افغانستان، میلیاردها دلار هزینه های جنگی و شکست امپریالیستها بویژه امپریالیسم آمریکا در این دو کشور دانست.

راه حل چیست؟

اکنون کشور افغانستان همچنان تحت اشغال قوای امپریالیستی است. تضاد عمده کنونی در افغانستان تضاد میان خلق و نیروهای متجاوز است. حل سایر تضاد ها در جامعه درگرو حل تضاد عمده یعنی بیرون راندن نیروهای استعماری از خاک کشور است. محوری ترین شعار خلق افغانستان **شعار خروج فوری و بی قید و شرط تمامی اشغالگران از خاک کشور و پرداخت غرامت به خلق افغانستان** است. از این رو تمام سلاح باید بسوی نیروهای متجاوز نشانه روند. تنها در این روند سیاسی است که می توان تمام خلق را علیه امپریالیسم و توطئه های استعماری بسیج کرد، توده را از زیر نفوذ نیروهای ارتجاعی نظیر طالبان و امثالهم خارج نمود و انقلاب ملی دموکراتیک را به سرانجام رسانید. در غیر این صورت، رها کردن جبهه نبرد علیه اشغالگران به بهانه حضور نیروهای طالبان عملاً رهبری بدست نیروهای ارتجاعی خواهد افتاد و این امر فرجامی جز شکست نخواهد داشت. کمونیستهای افغانستان وظیفه سنگینی پیش رو دارند و تنها آنها هستند که رسالت نهایی

رهایی خلق از قید امپریالیسم و ارتجاع را دارا می باشند. راهی جز این راه یعنی حل تضاد عمده کشور، بیرون راندن نیروهای متجاوز خارجی و سپس حل مطالبات دموکراتیک در افغانستان متصور نیست. خلق افغانستان آرام نخواهد گرفت و توطئه جدید امپریالیستها و زد و بند با طالبان خلی در اراده این ملت سخت کوش و استقلال طلب برای رهایی از استعمار وارد نخواهد کرد. شکست و ناکامی از آن امپریالیستهاست. پیروزی و سربلندی از آن خلق شجاع افغانستان است!

ما خواهان خروج فوری و بی قید و شرط تمامی اشغالگران از خاک افغانستان و پرداخت غرامت به خلق افغانستان هستیم. مرگ بر متجاوزین مزور و جنایتکار. زنده باد خلق افغانستان.

نقش تسلیحات در...

تومانی خویش را با یک دلاری، یک یوروی و هزار تومانی دیگری مبادله کنند. البته اگر کسی این کار را بکند مغبون نشده است زیرا که دو ارزش مساوی با هم مبادله شده اند. دیوانه دیگر کسی است که دو دلاری خود را با یک دلار مبادله کند. طبیعتاً اگر چنین وضعیتی پیش آید صاحب دو دلاری یک دلار از دست داده است.

نتیجه اینکه در روند مبادله تنها ارزشهای مساوی می توانند با هم معاوضه شوند. این اصل ساده در مورد هر کالائی صادق است. کالاهایی با هم می توانند مبادله شوند که دارای ارزش برابر باشند.

ولی برای یک مبادله تنها ارزشهای مساوی کافی نیست. برای اینکه مبادله صورت گیرد باید هر یک از طرفین مبادله نیاز به استفاده از کالای طرف مقابل داشته باشند. کسی حاضر نیست یک کیلو برنج را با یک کیلو برنج مبادله کند ولی همان کس چنانچه نیاز به گوشت داشته باشد حاضر است یک کیلو برنج را با مقداری گوشت که ارزشش معادل همان یک کیلو برنج است مبادله کند. پس برای مبادله دو شرط لازم است: ارزش مبادله و ارزش مصرف.

کالا محصول کار میانگین اجتماعاً لازم است و ارزش مبادله یا ارزش آن برابر با مقدار کار انسانی است، که در آن نهفته است. در کنار ارزش مبادله، خصیصه دیگر کالا ارزش مصرف آن است. زیرا شیئی که ارزش مصرف نداشته باشد و به رفع یکی از نیازمندیهای مادی و یا معنوی انسان منجر نگردد نمی تواند مبادله گردد. ولی چنانچه شیئی ارزش مصرف داشته باشد... ادامه در صفحه ۴

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستی مبارزه ضد امپریالیستی است

نقش تسلیحات در...

تنها در مقابل کالای دیگر زمانی قابل مبادله سر به سر است که کمیت ارزشی واحدی در آنها نهفته باشد تا بشود کالای "الف" را با کالای "ب" عوض کرد، بدون آنکه کسی در این مبادله ی ارزشهای برابر، مغبون شود. عامل سنجش یکسان، کار مجرد انسان است که در کالا نهفته است. کار مشخص، آفریننده ارزش است و کار مجرد آفریننده ارزش مبادله یا ارزش کالا است. به نظر مارکس، ابعاد کار مجرد را کار فردی معین نمی کند، بلکه زمان کار اجتماعاً لازم، یعنی زمان متوسطی که ضمن کار مصرف می شود، آن را تعیین می کند. در اینجا زمان متوسط کار اکثر مولدان کالا، که ایجاد کننده تولید انبوه هستند، و طبعاً زمان کار اجتماعاً لازم ساده و نه مرکب که خود ضریبی از کار ساده است، مطرح است.

کالاهای تولید شده با کمیت برابر کار انسانی نهفته در آن و یا مقدار کار مجرد درون کالا با یکدیگر معاوضه می شوند. از آنجا که فقط دو چیز برابر می توانند با یکدیگر تعویض شوند پس در اثر مبادله کالاها در بازار ارزش افزوده ای به جیب سرمایه دار نمی رود که ثروتش را افزایش دهد.

لیکن مانند گذشته نمی شود کالا را با کالا عوض کرد. انسانها در جریان تولید به اهمیت نقش یک کالای معادل که پول باشد پی بردند و از پول برای خرید و فروش بر همان اساس ارزش مبادله و ارزش مصرف، بر همان اساس یکسانی کار مجرد و نیاز به کار مشخص پی بردند. اگر بطور ساده بیان کنیم مقدار پولی که در بازار وجود دارد باید به همان نسبتی باشد که کالا در بازار وجود دارد تا هر کس بتواند در مقابل پولی که می پردازد باندازه ارزش آن پول همان مقدار کالا بدست آورد. اگر معلوم شود در جامعه به اندازه پول موجود کالا وجود ندارد. یعنی کاری برای آن بصورت مجرد صورت نگرفته است آنوقت پول بدون پشتوانه است. فقط کاغذ پاره ای بیش نیست. در روند تولید بانکها پدید آمدند که معادل پول، طلا انبار کردند و می گفتند باندازه پول در گردش طلا در نزد ما ذخیره است و برای اطمینان خاطر مردم هر کس می توانست به بانک مراجعه کند و معادل ارزش پولش طلا دریافت نماید. البته ما در اینجا مسایل را برای فهم بیشتر نکته ای که می خواهیم مطرح کنیم بسیار ساده طرح کرده ایم. تجربه نشان داده است که مقدار پول در بازار نباید حتماً معادل مقدار طلائی باشد که در بانکها ذخیره شده است زیرا سرعت پول در گردش نیز نقش مهمی بازی می کند که در حجم پول موجود در بازار نقش دارد. امکان اینکه همه مردم در یک روز برای تبدیل پولهایشان به بانکها و تعویض آن با طلا رجوع کنند

بزرگ نیست.

وقتی در کارخانه ای کالا تولید می شود صاحب کارخانه به تولید کنندگان مزد می دهد. این مزد همان پولی است که در دست مردم است و با آن میحتاج زندگی خود را می خرند. چرخ تولید کار می کند، کالا تولید می کند و تولید کنندگان از مزد خویش این کالاها را می خرند و مصرف می کنند. رابطه میان پولی که در دست مردم است و در مقابل آن می توانند کالا بدست آورند "ثابت" می ماند.

حال شرایطی را در نظر بگیرید که سرمایه دار نان تولید کند و بازاری تولید نان به کارگران دستمزد بدهد ولی این نان را به بازار برای فروش و تبادل با پول نفرستد بلکه اجازه دهد این نانها تولید شده را در حیاط کارخانه و یا در تنوره های آن بسوزانند و خاکستر کنند. از نظر اقتصادی وضع چنین خواهد بود که مقدار نقدینگی در بازار افزایش یافته ولی به همان مقدار کالائی برای خرید وجود ندارد. در چنین حالتی پول بی پشتوانه است. پول ارزش خویش را از دست می دهد زیرا مقدار پولهای موجود در کل بازار از مقدار کل کالاهای موجود تولید شده بیشتر است. در عمل چنین می شود که مزدبگیران برای کسب نان باید پول بیشتری بپردازند تا این تعادل میان انبوه کالاها و نقدینگی در بازار متعادل شود. نانی که تا دیروز مثلاً یک دلار می ارزش بعثت کمبود نان بهایش به ده دلار می رسد. این مثالی که ما در مورد نان زدیم در مورد همه کالاها صدق می کند.

حال یک کارخانه تسلیحاتی را در نظر بگیرید. صاحبان کارخانجات تسلیحاتی صدها هزار کارگر را استخدام می کنند که در تولید سلاحهای جنگی فعالند و در ازای تولید این سلاحها دستمزد دریافت می کنند. کالائی که تولید می شود، بمب است، نارنجک است، مین ضد نفر است، بمب خوشه ای است، هواپیما است، توپ و تانک است. ولی اینگونه کالاها از نوع کالاهائی نیستند که مصرف شخصی داشته باشند و در بازار آزاد خرید و فروش شوند. این تسلیحات در بازارهای خاص توزیع شده و در آنجا نیز به مصرف می رسند. مصرف بمب خوشه ای این است که آنرا بر سر مردم لبنان می ریزند و یا بر سر مردم عراق و افغانستان. این کالا وارد نمی شود که به رفع نیازمندیهای مردم منجر شود. این کالا به قتل مردم منجر می شود و به غیر از جنبه ضد انسانی آن از نظر اقتصادی حکم همان نانی را دارد که صاحب کارخانه دستور سوزاندن آنرا قبل از ورود به بازار صادر کرده است. بمب خوشه ای می ترکد و نابود می شود و در روند تولید وارد نمی گردد. ولی برای تولید این بمب خوشه ای

میلیاردها دلار پول صرف شده و این تسلیحات کلی مخارج برداشته است. دولتهائی که اقتصاد خویش را میلیتاریزه می کنند نظیر دولت امپریالیستی جرج بوش از پول مالیات مردم میلیاردها دلار به جیب صاحبان صنایع جنگ می ریزند. ولی کالائی که آنها تولید می کنند دود می شود و به هوا می رود و در عمل وارد بازار عرضه و تقاضا در آمریکا نمی شود. میلیاردها دلار به بازار سرازیر شده ولی در مقابل آن کالائی برای خرید و فروش موجود نیست. این کالاها در عراق و افغانستان دود شده است و به مصرف کار غیر تولیدی رسیده است.

بودجه دولت به شدت کاهش می یابد، تورم سراپای جامعه را می گیرد زیرا مقدار پول در گردش تناسبی با مقدار کالای در گردش ندارد. در عوض وضع مردم و بویژه زحمتکشان بشدت خراب می شود و فقر دامنه جامعه را می گیرد زیرا پولی که آنها در دست دارند فاقد قدرت خرید است در مقابل صاحبان کارخانجات تسلیحاتی و صنایع از پول مالیات مردم ثروتهای افسانه ای می اندوزند و شکاف میان فقر و ثروت را افزایش می دهند.

این کاری است که آقای جرج بوش و کابینه جنگی ایشان کرده است. بحرانی در آمریکا ایجاد کرده است که آن سرش ناپیدا است. صندوقهای پر بودجه ای مملکت بیک باره خالی شده و میلیاردها دلار قرض بالا آمده است. وضع روز بروز نیز بدتر از سابق می شود. فشاری که بابت نگهداری نیروهای متجاوز آمریکائی در عراق و افغانستان به اقتصاد آمریکا وارد می شود کمر شکن است. آنها در پی آن هستند که بنحوی از انحاء این لشکرکشیهای پیشگیرانه را مهار کنند. ولی این لشکر کشی پیشگیرانه برای توسعه مناطق نفوذ و کنترل رقبا و تسلط به مواد اولیه و دسترسی به منابع انرژی جهانی بود. امپریالیست آمریکا می خواست با کنترل نفت و گاز در خاور میانه و آسیای مرکزی نه تنها رقبای اروپائی و ژاپن را زیر سلطه خویش بگیرد بلکه جمهوری چین را نیز محاصره کند و گریبان هند را نیز در دست بگیرد. میلیتاریزه کردن اقتصاد آمریکا جیب سرمایه داران صنایع سنگین را در آمریکا پر کرد و وضع مردم عادی را مصیبت بار نمود و اقتصاد آمریکا را به بحران کشانید. مسلماً یکی از علل مهم بحران کنونی را باید در سیاست جنگی و تجاوزکارانه امپریالیست آمریکا جستجو کرد.

حال به آماری توجه کنید که خود منابع امپریالیستی منتشر کرده اند:

بودجه نظامی آمریکا در سالهای ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲ مبلغی معادل ۳۴۳/۲ میلیارد دلار و در مجموع با متحدینش حدود ۵۵۵/۸ میلیارد دلار بوده است. ولی... ادامه در صفحه ۵

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

نقش تسلیحات در...

این مخارج گزاف برای تولید تسلیحات و آدمکشی و بدور ریختن نیروی کار و خارج کردن کار مجرد از بازار کار که منجر به افزایش قیمتها می شود به همین جا خاتمه نمی یابد. غارت زحمتکشسان موجب ثروت سرمایه داران و صاحبان کنسرنهاست. آنها از بودجه دولتی که مالیات مردم و ثروت عمومی است جیبهای خویش را انبار می کنند.

در عرصه جهانی بیش از گذشته برای تسلیحات هزینه می شود. این افزایش تسلیحات از ترس کیست؟ ترس از مردم در ممالک خودی و ترس از رقبا در خارج از ممالک خودی است. این تسلیحات برای حمایت از سودجویی و حفظ منافع راهزنانه و بهره کشانه برای حراست از بیعدالتی و فقر در جهان است. این تسلیحات برای سود حداکثر در جهان صورت می گیرد. موسسه جهانی صلح در استکهلم در آمار خود اعلام کرد که در راس این ممالک کشور آمریکا قرار دارد که هزینه تسلیحاتش به ۵۵۰ میلیارد دلار رسیده است. کل هزینه تسلیحاتی در جهان به مبلغ ۱/۳۴ بیلیون دلار می رسد. این خبری است که موسسه صلح جهانی استکهلم در تاریخ ۲۰۰۸/۰۶/۰۹ منتشر کرده است. بر طبق همین گزارش افزایش درصد تولید تسلیحات در سال ۲۰۰۷ نسبت به سال ۲۰۰۶ شش درصد و نسبت به سال ۱۹۹۸، ۴۵ درصد افزایش نشان می دهد. تقریباً ۴۵ درصد کل تسلیحات دنیا مربوط به کنسرنهای اسلحه سازی آمریکاست. از زمان جنگ افغانستان و عراق به بهانه مبارزه علیه تروریسم ۵۹ درصد بودجه نظامی آمریکا افزایش یافته است. دولت آلمان که در ردیف ششم قرار دارد ۲۳/۷ میلیارد یورو از بودجه خود را هزینه تسلیحات می کند. بعد از آمریکا با بودجه ۵۴۷ میلیارد دلاری تسلیحاتی بترتیب انگلستان، چین و فرانسه قرار می گیرند که یک دهم بودجه تسلیحاتی آمریکا را برای مخارج تسلیحاتی و تولید اسلحه صرف میکنند. این ارقام سرسام آور حاکی از فقر مردم و پولهای بی پشتوانه ای است که در بازار مالی در جریان است. هر چقدر تولید تسلیحاتی افزایش یابد یا در انبارها ذخیره می شود و یا دود شده به هوا می رود و یا توسط ممالک تحت سلطه خریده می شود که درآمد ملی آنها را کاهش داده و به جیب کنسرنهای تسلیحاتی سرازیر می کند. هم اکنون کسر بودجه دولت آمریکا در این مدت به مبلغ ۲/۷ بیلیون دلار رسیده است.

همین وضعیت تقریباً در زمان جنگ ویتنام پیش آمد. امپریالیسم آمریکا بقدری دلارهای بی پشتوانه به بازار ریخته بود که هر آن واهمه داشت از اینکه مردم به بانکها هجوم آورند و

معادل دلارهایشان طلب طلا کنند. این مقدار ذخیره طلا در بانکهای آمریکا وجود نداشت. در سیستم "برتن وودز" بعد از جنگ جهانی دلار ارز جهانی، وسیله مبادله جهانی به حساب آمد و معادل طلای آن تعیین شده که در ذخایر بانکهای آمریکائی محفوظ بود. جنگ ویتنام که کالاهای تسلیحاتی را به بازار ریخته بود و کمر دلار را شکسته بود دولت نیکسون را وادار کرد دلار را شناور اعلام کند و آنرا از طلا جدا نماید. باین ترتیب مخارج جنگ ویتنام که همان بی ارزش شدن دلار بدون پشتوانه بود عملاً به گردن همه صاحبان دلار در جهان افتاد. هر کس دلار بی پشتوانه ذخیره کرده بود عملاً بطور غیر مستقیم و نامرئی در جنگ ویتنام شرکت کرده و مخارج جنگ را تامین نموده بود. این وضعیت طبیعتاً مورد رضایت رقبای آمریکا نبود. هم اکنون نفت عربستان سعودی عملاً پشتوانه دلار آمریکاست زیرا با قراردادهای دو جانبه عربستان سعودی مجبور است که نفت را با ارز دلار خرید و فروش کند و ممالک جهان را وادار کند برای خرید نفت به ذخیره و پرداخت دلار بپردازند. همان دلاری که فاقد پشتوانه است. جدا کردن ارزش نفت از واحد پول دلار و روی آوردن به واحد ارزی یورو برای امپریالیست آمریکا کمر شکن بود و هست. بهر صورت جنگ و فروش تسلیحات زمینه بحران وحشتناکی را آماده کرده است.

این وضعیت وحشتناکی است که میلیتاریسم آمریکای امپریالیستی در جهان ایجاد کرده است و با دلارهای بی پشتوانه خود به غارت نامرئی جهان مشغول است. تنها با مرگ امپریالیستها می توان جهانی را از لوٹ وجود آنها آسوده ساخت.

زنده باد سوسیالیسم...

جانگیر توده های مردم و بویژه زحمتکشسان و پرولتاریا هستیم. ترس مرگ جامعه جهانی سرمایه داری را برداشته است. سیاست نئو لیبرالی رونالد ریگان و جرج بوش و دارو دسته آنها در آمریکا و خانم مارگارت تاچر، تونی بلر، مرکل و برلسکونی و احزاب دموکرات مسیحی و سوسیال دموکرات و نظایر آنها در اروپا با شکست کاملی روبرو شده است. بر اساس این سیاست باید همه چیز خصوصی می شد. حتی حفظ ناموس عمومی را هم خصوصی کردند. همه دستاوردهای زحمتکشسان را حتی تا آن حدودی که خطوط اساسی تولید و نیازمندیهای عمومی که نییاستی در دست دولت حتی دولت بورژوائی باقی بماند، این

رهزنان و دزدان دریائی در خدمت کنسرنها و بانکها و بیمه ها بر باد دادند. بزرگراهها خصوصی شد، پست خصوصی شد، قطار خصوصی شد، ادارات برق و آب خصوصی شدند، ادارات دولتی به صورت شرکتهای خصوصی در آمدند. وزارت کاربانی خصوصی شد، امور امنیتی بخشاً خصوصی شد، حتی می خواستند وزارت آب این سرچشمه زیست مردم را خصوصی کنند و بدست گانگسترهای سرمایه بدهند تا بی توجه به امور بهداشتی و حراست از جان مردم به سرمایه های خویش به افزایش جانی نیست که دست تجاوزکار شرکتها و سرمایه های خصوصی به آنجا نرسیده باشد. شرافت را هم خصوصی کردند. همین خصوصی طلبان که سیاست بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی را در خدمت سرمایه جهانی مورد حمایت و تأیید قرار می دادند، همین اوباشان سرمایه داری که با دستکشهای سفید و پایبونهای "حقوق بشر" و "دموکراسی" و "آزادی" به سوداگری مشغول بودند میلیونها نفر را تا کنون بی خانمان کرده و حقوقشان را نقض کرده اند. صدها هزار نفر در ثروتمندترین کشور جهان یعنی آمریکا در چادر زندگی می کنند و امکان حداقل زندگی از آنها گرفته شده است. سیاست جهانی کردن سرمایه ها، ایجاد نظم نوین متکی بر مالکیت خصوصی و ترجیح سرمایه های کلان، استقلال اقتصادی کشورها را مورد تجاوز قرار داد و خون ملل تحت سلطه را به شیشه کرد. مگر همین رهزنان سرمایه داری نبودند که عربده می کشیدند "دولت، سرمایه دار خوبی نیست" و نتیجه می گرفتند که باید همه چیز را خصوصی کرد. مگر همین سرمایه داران و اندیشمندان و رسانه های گروهی نبودند که عربده می کشیدند "رقابت موجب رونق بازار است" قیمت اجناس را کاهش می دهد و کیفیت آنها را بهتر می کند، مگر همین جنایتکاران علیه بشریت نبودند که راه را برای بلعیدن سرمایه های کوچکتر توسط کوسه ماهیهای بزرگتر از راه سازمان تجارت جهانی هموار می کردند، مگر همین دروغپردازان نبودند که صندوق بیمه های بازنشستگی را به حلقوم سوداگری و بورسها ریختند و اندوخته های مردم را در یک قمار بزرگ بر باد دادند، مگر همین مزوران نبودند که همه را تشویق می کردند به بازار بورس روی آورند و سرمایه های اندک خود را در آنها بکار اندازند و حتی برای روز بازنشستگی قراردادهای بیمه عمر منعقد کنند و برای آینده خود در فکر تامین آتیه باشند زیرا که دولت نمی تواند "قیم" عمومی باشد. حال که کار کلاهبرداری و رقابت بین خود آنها به بن بست رسیده است به پادرمیانی دولتمردان نیاز... ادامه در صفحه ۶

زندانیان سیاسی، بی قید و شرط، آزاد باید گردند

زنده باد سوسیالیسم...

دارند تا این غریقها را دوباره به ساحل نجات برسانند و از غرق شدن و مرگ آنها جلوگیری. حال همه آنها دست بدامان دولت شده اند که تا کنون آنرا نشانه کمونیسم و سوسیالیسم می دانستند و در تبلیغات گوشخراش و سراپا به دروغ آلوده خویش نكوهیده جلوه می دادند. در همین دوره نظم نوین جهانی و جهانی شدن سرمایه بود که عملاً دولت ها فقط به کارگذار انحصارها و کنسرنها و سرمایه های کلان بدل شدند. حقوق ابتدائی مردم را به زیر پا گذارند، دستاوردهای دموکراتیک و اجتماعی را لگدمال کردند، انسانها را به برده های مدرن بدل نمودند و شیرازه جوامع در حال رفاه را از هم پاشیدند. فقر در جهان با سرعت سرسام آور در حال گسترش است و سازمان تغذیه جهانی از شکست برنامه های امدادگرانه خویش سخن می گوید. در این دوره بود که دولتها ماهیت خویش را عملاً نشان دادند. آنها نشان دادند که فقط ترکیبی از ارتش، پلیس، سازمان امنیت و قوه قضائیه هستند و این ابزار سرکوب و نظارت برای آن است که شهروندان بره وار با سرهای به زیر انداخته با ترس از آینده ناروشن و مبهم بدون اعتراض تا آخرین رمق کار کنند. آنها شیرازه خانواده ها را که آسایش آنها را شالوده سیاست تبلیغاتی خویش قرار داده بودند از هم دریدند.

حال همین جنایتکاران علیه بشریت به یاری دولت نیاز دارند زیرا بین خود نمی توانند به توافق برسند و مشکلات خویش را حل کنند. دولت باید زیر بال آنها را بگیرد. دولتی که نماینده خود آنهاست، دولتی که دامنه بحران را از چشم مردم پنهان می کند تا مجموعه نظام سرمایه داری را نجات دهد. دولت باید بانکهای ورشکسته را از پول مالیات مردم بخرد و نجات دهد. حال سخن از خصوصی سازی نیست، حال کسی نمی گوید که مسئولیت ورشکستگان به گردن خودشان است و چشمشان کور، خود ببینند که چگونه نجات می یابند، حال کسی نمی گوید این ورشکستگان به تقصیر را باید محاکمه کرد و ثروتهای آنها را به نفع عموم مصادره کرد بر عکس می گویند باید همه وامها، مطالبات، طلبکاریها، کثافتکاریها را عمومی کرد. باید عام به خاص کمک کند. باید میلیونها مردم صدمه دیده به سرمایه داران و نظام سرمایه داری کمک کنند تا دوباره روی پای خودش بایستد و پدر مردم را از نو در آورد.

سرمایه داران به دولت روی آورده اند تا ویرانی و زمین سوخته ای که از خود باقی گذارده اند با ثروت عمومی ترمیم شود و امکان بقا پیدا کنند. وقتی این امکان توسط دولتهای دست نشانده سرمایه داران بوجود آمد دوباره روز از نو روزی از نو. آنوقت

مجددا بلندگوهای سرمایه داران، رسانه های گروهی، اندیشمندان آنها راه می افتند و بر طبل خصوصی سازی می کوبند، اموال عمومی خصوصی می شود و در اختیار سرمایه داران "محترم" قرار می گیرد تا سودهای افسانه ای ببرند. این روند ورشکستگی، ترمیم، خصوصی سازی، ورشکستگی و ترمیم از طریق ثروت عموم توسط دولت کارگزار امپریالیستها و بانکها و انحصارات و بیمه ها تا سرنگونی کامل نظام سرمایه داری ادامه دارد. این برای نخستین بار نیست و برای آخرین بار نیز خواهد بود.

از نظر سیاسی رقابت امپریالیستها تشدید می شود. سایر امپریالیستها که تا کنون باید یوغ اقتصادی آمریکا را تحمل می کردند و سرکردگی دلار را می پذیرفتند در پی آن هستند که امپراتوری امپریالیسم آمریکا را سرنگون کرده و وی را مجبور کنند تا به نظم نوینی که بنفع واحد پول یورو است در جهان تن در دهد. آنها خواهان یک نظام جدید پولی نظیر "یرتن وودز" هستند که امپریالیسم آمریکا را از سکوی مقام اولی پائین بکشد. امپریالیسم آمریکا ولی می خواهد با انتقال خسارات خود بر دوش اروپائی ها و سایر ممالک جهان به این بهانه که نجات آمریکا نجات جهان و نجات سرمایه مالی است دست اروپائی ها را تا آنجا که مقدر است بند کند و از زیر بار این فشار خلاصی یابد. این است که تضاد میان امپریالیستها تشدید می گردد و هر کدام بدنبال نجات وضعیت ملی خویش بر می آیند و در این قمار بزرگ تلاش می کنند گلیم خویش را از آب بیرون کشند. کشور ایسلند در این قمار بزرگ بازی را باخته و به کشوری مقروض و ورشکسته بدل شده است. خطر ورشکستگی رومانی، مجارستان، لهستان و پاره ای ممالک اروپای شرقی را تهدید می کند. وضعیت اسپانیا که در صنایع آمریکا سرمایه گذاری کرده است متزلزل شده است. انگلستان پس از آمریکا بدترین وضعیت را دارد.

بحران مالی به بحران صنعتی و بحران عمومی سرمایه داری می انجامد و اعتبارات غیر قابل وصول از سرمایه گذاری جلوگیری می کند و تولید کارخانه ها کاهش می یابد و بیکاری همه جا را می گیرد.

ممالکی که در این مدت مورد محاصره اقتصادی آمریکا بودند و به سازمان تجارت جهانی نپیوسته بودند نظیر روسیه و ایران و سوریه و کره شمالی و کوبا از این ضربه اقتصادی کمتر صدمه می بینند. چین و هند و برزیل توانسته اند سرمایه های کلانی ذخیره کنند و سخن بر سر آنست که بازارهای بورس را با سرمایه آنها نجات دهند ولی آنها حاضر نیستند به سادگی و بدون کسب امتیازات فراوان به زیر بار بروند. بی مایه

فطیر است. خطری که از آن صحبت می شود سقوط سهام بورس است و دولت چین و ممالک عربی کرانه خلیج فارس قادرند به سهام ارزاقیمت دست پیدا کنند و کنترل تولیدات و فن آوری مدرن را در اروپا و آمریکا به کف گیرند. بازارهای بورس از این یورش مالی می ترسند. دولتها در پی آنند که برای حفظ صنایع ملی راه و چاره های قانونی پیدا کنند.

امپریالیسم آمریکا در مقابل ویرانه ای قرار دارد که سیاست جرج بوش در خاورمیانه از خود باقی گذارده است. مسئله حمله به ایران به امر دوری بدل شده است و این شرایط جهانی جمهوری اسلامی ایران را تقویت می کند. وضعیت اسرائیل وخیم و وخیمتر می گردد زیرا این کشور تنها از پول آمریکائیها زندگی می کند. تحولات خاور میانه به جهتی سیر می کند که عکس سیاستی است که جرج بوش وعده تحقق آنرا می داد. قفقاز به میدان تاخت و تاز امپریالیسم روس بدل خواهد شد و بر اساس تناسب قوای جدید در جهان باید تعادل جدیدی برقرار شود. پای امپریالیست آمریکا در آسیای میانه می شکند. محاصره چین شکاف بر می دارد. گاری استراتژی جنگ پیشگیرانه و مبارزه علیه "تروریسم" به گل می نشیند.

این تازه آغاز کار است. خطر افزایش بیکاری موجب ترس مردم و سرمایه داران است. سرمایه داران می کوشند با قوانین غلاظ و شداد و کنترل و سانسور و جعل اخبار جریانهها و محافل دست راستی را تقویت کنند تا از این جریانههای ضربتی برای سرکوب جنبشهای در پیش و اوج گیرنده کارگری استفاده کنند. میدان جدیدی برای تشدید مبارزه طبقاتی باز شده است. باید رویزونیستها را که به عنوان آتش نشانی انقلاب از راه می رسند به شدت افشاء کرد و طبقه کارگر را با روحیه انقلابی و ضد سرمایه داری تربیت نمود. شکست مجدد جنبش کمونیستی موجب می شود که سرمایه داری از دریائی مملو از خون و گوشت دوباره بیرون بیاید و خود را برای جنایت دیگری علیه بشریت آماده گرداند. بحران را فقط می تواند یک انقلاب سوسیالیستی به پایان برساند که کمترین قربانی را برای مردم در بر دارد.

زنده باد سوسیالیسم این است شعار اساسی در این مرحله از زمان.

حمایت رویزونیستی از...

آنها با متن اصلی معلوم نیست. تنها تکه پاره هائی بدلخواه سر همبندی شده بنام استالین بازگو شده است. وی می نویسد: "... دشمنان کینه جوی... ادامه در صفحه ۷

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

حمایت روزیونیستی از...

روسیه باده نوشی او به سلامتی خلق روس را فراموش نکردند. و بسیاری دیگر را فراموش نمی کنند" و با آموزش از استالین را در این عبارت بازگو می کند. وی می آورد: "پیوند دادن مبارزه برای دموکراسی واقعی و حاکمیت خلق با ایده روسی و سنن مردمی، با مبارزه آزادیبخش ملی آن وظیفه ای است که استالین به ما وصیت کرد" و یا در جای دیگر می آورد: "به همین سبب، ما امروز اغلب اوقات در باره "سوسیالیسم روسی" به عبارتی دیگر، در مورد راههای پیوند هارمونیک خودویژگیهای ملی روسی و تجربیات تاریخی چندین قرن ما، با بهترین دستاوردهای شوروی و نظام سوسیالیستی، صحبت می کنیم. زیرا ما، درک می کنیم که برقراری اتحاد شوروی به عنوان قدرت بزرگ جهانی، رهبر بلوک عظیم ژئوپولیتیکی، فرهنگی و ایدئولوژیکی شگفت انگیز در مقیاس جهانی-تاریخی، تنها در دوره رهبری استالین ممکن و میسر گردید". وی سپس اظهار می دارد که باید از تجربیات و رهنمودهای استالین آموخت و این آموزش را در این عبارت خلاصه می کند: "استفاده از بهترین تجربیات وی، باید به معنی میهن پرستی فداکارانه، میهن پرستی در عمل، یعنی دفاع از آداب و سنن ملی، باشد... استالین، حقیقت مسلم فوق العاده ضروری و همیشه میرم کشور ما را بسیار خوب درک می کرد... این کشور باید همیشه برای دفع تجاوز خارجی آماده باشد. بنابراین، پای بندی به سنن حاکمیت دولتی قدرتمند کهن روسیه در واقع چیزی غیر از تنها امکان جواب ممکن و موثر به تهدیدات خارجی نیست."

آقای زیوگانوف حتی در مورد ماهیت قرار عدم حمله مقابل شوروی با آلمان نظر شگفت آمیزی می دهد و می آورد: "در جریان سازش "دولتهای دموکراتیک" با هیتلر و موسولینی در مونیخ، اتحاد شوروی مجبور بود به قرارداد عدم حمله مقابل اتحاد شوروی-آلمان پاسخ دهد. بر اساس این قرار داد، مرزهای کشور، به طرف غرب گسترش یافت، حمله هیتلر به تعویق افتاد، برادران اسلاو ساکن سرزمینهای اوکراین غربی و بلیو روس غربی، مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفتند". این بیان نفی تمام تاریخ دیپلماسی پرولتری شوروی در زمان استالین و تاریخچه جنگ جهانی دوم است. (رجوع کنید به اثر تحریف کنندگان تاریخ برگردان و چاپ توفان).

وی سپس از کشورگشائی تزارها سخن می راند و برای تعیین برنامه کنونی خویش از استنتاجات دانیلوفسکی استفاده می کند که نوشته است: "نیازی به خود فریبی نیست. دشمنی اروپا واضح تر از آن است که، در حرکات اتفاقی سیاستمداران اروپائی، در جاه

طلبی این و یا آن مقام دولتی جستجو شود، بلکه در پایه های اصلی منافع آن دیده می شود". پس فقط بر اساس اتحاد سیاسی پایدار روس-اسلاو، در شرایط توازن سیاسی در جهان، می تواند تحقق یابد."

وی در مورد استالین می نویسد که سیاست جغرافیا-سیاسی وی آموزش از سنتهای روسی بود و توانست "بلحاظ امپراتوری-درک قابلیتهای دولتی آن و بلحاظ پان اسلاویستی- درک حریم بسیار وسیع اسلاوها" را تلفیق نماید" (در همه بازگوئیها تکیه از ماست-توفان)

در سراسر بازگوئیهای قبل، شما با روح ناسیونال شونیسم روسی آقای زیوگانوف روبرو هستید که برای پرده پوشی آن از نام پرافتخار استالین مایه گذارده است. تو گوئی استالین می خواسته است ملت اسلاو را متحد کند و بر ضد سایر ملل به جنگ وا دارد. تو گوئی میهن پرستی مورد اشاره استالین دفاع از میهن امپریالیستی و مترادف با همان میهنپرستی خائنین انترناسیونال دوم است. تو گوئی رفیق استالین بوئی از مارکسیسم نبرده بوده و دنباله رو ناسیونال شونیسم بوده است. تو گوئی استالین برخوردی ملی گرایانه و نه طبقاتی به پدیده های اجتماعی و معضلات اتحاد شوروی داشته است. وی حتی تا جایی می رود که استالین را شاگرد سنتهای قدرتمند کهن تزاریسیم جا می زند و میهن پرستی وی را از مفهوم طبقاتی جدا می سازد. وی به زعم خود وصیتنامه ای برای استالین تدوین کرده است که بی شباهت به دروغهائی که تروتسکی در مورد "وصیتنامه نامه" لنین در مورد رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی و از جمله استالین بود، نیست. طبیعتا این دروغها تحریف تاریخ است.

استالین به سلامتی ملت روس جام خود را سرکشید. لنین از غرور ملی ولیکاروسها صحبت می کند ولی هیچکدام از آنها نه باین علت که آنها روس بوده اند و ملیتشان اسلاو است. آنها از ملت روس تجلیل می کنند زیرا از ملت‌های پیشرفته و متمدن روسیه بوده و نقش تعیین کننده در انجام انقلاب کبیر اکتبر داشتند. مراکز انقلاب در آسیای میانه نبود که در تحت تاثیر مذهب قرار داشته و حتی سواد آموزی در آنجا جرم محسوب می شد. از رفتن دختران به مدرسه جلوگیری می کردند. مرکز انقلاب در روسیه بود و سرنوشته آن در پتروگراد و مسکو تعیین شد. بهمین جهت افتخار به ملت روس افتخار به پرولتاریای این ملت است که رهبری جنبش کمونیستی روسیه را در دست داشت. افتخار به ملت روس افتخار به خانواده تزار، کرنسکی، کلچاک، دنیکنین، تروتسکی و بوخارین و زینوویف نیست این قلب تاریخ خواهد بود، این نفی مبارزه طبقاتی و دامن زدن به شونیسم ملی است. ما هم به افتخار

پرولتاریای روس جامهای خویش را سر می کشیم و به خروشچف، کاسیکین و برژنف و پوتین تف و لعنت می فرستیم. استالین را مخلص اسلاوها به صرف اینکه آنها اسلاو هستند قرار دادن کذب محض است.

لیکن استالین نه تنها شخصا اسلاو نبود، نه تنها پدیده ها را از دریچه چشم ناسیونالیستی نمی نگریست بلکه وی یک کمونیست انترناسیونالیست بود و به عنوان یگ گرجی بزرگ بر ضد گرجیهای حقیر و مرتجع نظیر منشویکهای گرجی می جنگید و در کنار همه کمونیستهای ملیتهای غیر گرجی قرار داشت. استالین در مقابل یوگسلاوهای یوگسلاوی که با رهبری تیتو به رویونیسم روی آورده بودند ایستاد و به "نژاد اسلاو" آنها رحم نکرد زیرا برای وی ماهیت طبقاتی مبارزه مردم اهمیت داشت و نه تعلق ملی آنها. تاجیکها، قزاقها، قرقیزها، آذربها، ارمنی ها، گرجی های کمونیست، صدها بار شرفشان بیشتر بود از اسلاوهای غیر کمونیست که به همدست امپریالیسم آمریکا بدل شده بودند. تیتو مارشال خائنین بود و برای شکاف در جبهه سوسیالیسم بدستور امپریالیستها پارس می کرد و راه رشد "سوسیالیسم" را از راه خود مختاریهای کارگری تبلیغ و اجراء می کرد. همان راهی که امروزه عده ای می خواهند سرنوشته تولید و اداره کشور را بدست "خود کارگران" گذاشته و از دست رهبری حزب و دولت سوسیالیستی خارج کنند. آنوقت آقای زیوگانوف استالین را مدافع "اسلاوها" در مقابل سایر مردمان جا می زند. مبارزه شونیستی و نژادی را به جای مبارزه طبقاتی و پرولتری می گذارد.

استالین بر خلاف زیوگانوف به مبارزه طبقاتی در روسیه و نه صرفا به روسیه و روس بودن نظر داشت. وی در اثرش بنام "طبقه پرولتاریا و حزب پرولتاریا" (راجع به بند یک مقررات حزب) نوشت:

"زمانی که مردم بی باکانه اعلام می کردند "روسیه ی واحد و غیرقابل تجزیه" دیگر سپری شده است. امروز حتی یک کودک نیز می داند که چیزی به عنوان "روسیه ی واحد و غیرقابل تجزیه" وجود ندارد چون مدت‌ها پیش روسیه به دوطبقه ی مخالف تقسیم شده: طبقه بورژوازی و طبقه ی پرولتاریا. امروز برهیچ کس پوشیده نیست که مبارزه بین این دو طبقه به محوری مبدل شده است که زندگانی کنونی عصر ما به دور آن می چرخد.

معهدا تا این اواخر تمام این موضوع، مشکل به نظرمی رسید، دلیل آن این بود که ما تا به حال فقط گروه‌های مجزائی را درمیدان مبارزه مشاهده می کردیم، برای این که فقط این گروه‌های مجزا بودند که درشهرها و نقاط مختلف کشور دست به مبارزه زدند و این در حالی بود... ادامه در صفحه ۸

صهیونیسم یعنی نژادپرستی، همدست امپریالیسم

حمایت روزیونیستی از...

که پرولتاریا و بورژوازی به عنوان یک طبقه‌ی بخصوص به آسانی قابل تشخیص نبودند. اما اکنون شهرها و بخش‌ها متحد شده‌اند و با گروه‌های مختلفی از کارگران دست به دست هم داده‌اند. اعتصابات و تظاهرات مشترک زیادی انجام گرفته است و تصویر با شکوه مبارزه میان دو روسیه در مقابل چشمان ما قرار گرفته است. مبارزه میان روسیه‌ی بورژوازی و روسیه‌ی پرولتاریا. دو ارتش بزرگ وارد میدان گردید، ارتش پرولتاریا و ارتش بورژوازی و مبارزه میان این دو ارتش سرتاسر زندگی اجتماعی ما را در بر می‌گیرد. برای استالین برخورد به روسیه یک برخورد طبقاتی است که در یک طرف آن پرولتاریا و در طرف دیگر آن بورژوازی قرار گرفته است. مرز میان آنها را منافع طبقاتی و نه منافع ملی جدا می‌کند. استالین از روسیه متحد در مقابل دشمنان روسیه سخن نمی‌گوید و با دانشی که به علم مارکسیسم دارد می‌داند که دشمنان روسیه طبقات حاکمه روسیه ملاکان و بورژوازی روسیه است که در قدرت نشسته‌اند. وی روسیه را به دو جبهه روسهای انقلابی و متحدینشان و روسهای ضد انقلابی و متحدینشان تجزیه می‌کند و تئوری "روسیه‌ی واحد و غیرقابل تجزیه" را به سخره می‌گیرد و به انتقاد می‌کشد.

استالین در اثر جاودانیش اصول لنینیسم بشدت این نظریه ضد لنینی را که گویا لنینیسم یک تئوری روسی است و فقط برای روسیه تدوین شده است افساء می‌کند و جنبه جهانشمول و طبقاتی وی را برجسته می‌نماید. وی نشان می‌دهد که لنینیسم اسلحه کمونیستها بر ضد مرتجعین و دشمنان طبقاتی است حال روس باشند و یا غیر روس. وی می‌آورد:

“باری، لنینیسم چیست؟

بعضی می‌گویند که لنینیسم همان تطبیق مارکسیسم با شرایط مختص اوضاع روسیه است. این تعریف سهمی از حقیقت را در بر دارد، ولی ابداً حاوی کلیه‌ی حقایق نیست. لنین حقیقتاً مارکسیسم را با اوضاع روسیه تطبیق نمود و با استادی هم این تطبیق را انجام داد. ولی اگر لنینیسم فقط تطبیق ساده‌ی مارکسیسم با اوضاع مختص روسیه بود، آن وقت لنینیسم یک پدیده‌ی صرفاً ملی و فقط ملی، صرفاً روسی و فقط روسی می‌شد. و حال آن که ما می‌دانیم لنینیسم پدیده‌ای است بین‌المللی و نه فقط روسی که در تمام سیر تکامل بین‌المللی ریشه دارد، به این جهت است که من گمان می‌کنم این تشخیص، از لحاظ این که یک طرفی است ناقص می‌باشد.“ (تکیه از ماست-توفان).

آنچه ما در مورد نظر رفیق استالین گفتیم در

مورد لنین نیز صادق است. درک رفیق لنین نیز از ملت، میهن پرستی و روسی بودن با درک آقای زیگانوف متفاوت است. لنین در اثر مشهور خویش “در باره غرور ملی ولیکاروسها” به این مسئله اشاره دارد.

لنین در باره مسئله میهن پرستی که مورد سوء استفاده ناسیونال شونیستهای روس و تزاریست‌هاست قرار می‌گرفت توجه داشت که باید موضع کمونیستها و یا به عنوان آن روز سوسیال دمکراتها را روشن گرداند. وی یک کمونیست بود و مسایل اجتماعی را از نقطه نظر وجود طبقات و مبارزه طبقاتی بررسی می‌کرد. وی نوشت:

“ما سوسیال دموکراتهای ولیکاروس هم می‌کشیم تا روش خود را نسبت باین جریان مسلکی روشن سازیم. برای ما نمایندگان ملت عظمت طلب انتهای خاوری اروپا و بخش بزرگی از آسیا سزاوار نیست اهمیت عظیم مسئله ملی را فراموش کنیم. بخصوص در کشوری که به حق آنرا “زندان ملل” می‌نامند، - بخصوص هنگامیکه در خاور دور اروپا و نیز در آسیا، سرمایه داری، یک سلسله از ملت‌های “جدید” بزرگ و کوچک را به جنبش واداشته و بیدار ساخته،- **بخصوص در لحظه ای که سلطنت تزاری میلیونها از افراد ولیکاروس و ملت‌های غیر خودی**“ را تحت سلاح در آورده تا یک سلسله از مسایل ملی را طبق منافع شورای متحده اشراف... حل نماید.“ (تکیه از توفان)

آیا ما پرولتارهای آگاه ولیکاروس از حس غرور ملی بری هستیم؟ البته خیر! ما زبان خود و میهن خود را دوست داریم، ما بیش از هر چیز کوشش می‌کنیم توده های زحمتکش آن را به سطح زندگی آگاهانه دموکراتها و سوسیالیستها ارتقاء دهیم. برای ما دردناکتر از هر چیزی مشاهده و احساس زورگویی و ستمگری و اهانتی است که دژخیمان تزاری و اشراف و سرمایه داران، میهن زیبای ما را دستخوش آن نموده اند. (تکیه از توفان) ما افتخار می‌کنیم که به این زورگوییها از محیط ما یعنی ولیکاروسها پاسخ شایسته داده شد، ما افتخار می‌کنیم که این محیط افرادی مثل رادیشچف، دکابریستها و انقلابیهای رازنوجین را در سالهای هفتاد قرن گذشته پرورش داد، ما افتخار می‌کنیم که طبقه کارگر ولیکاروس در سال ۱۹۰۵ حزب انقلابی نیرومند توده ها را بوجود آورد و مؤزیک ولیکاروس نیز در عین حال شروع به دموکرات شدن نمود و به سرنگون ساختن کشیشها و ملاکان پرداخت.

.... ما از حس غرور ملی سرشاریم و بهمین جهت است که بویژه از گذشته برده وار(که) در آن مالکان اشراف مؤزیک ها را به جنگ می فرستادند تا آزادی مجارستان، لهستان،

ایران و چین را مختق سازند) و از اکنون برده وار خویش که باز هم همان ملاکان بیاری سرمایه داران، ما را به جنگ می کشانند تا لهستان و اوکراین را خفه کنند و نهضت دموکراتیک را در ایران و چین سرکوب نمایند و باند رومانف ها، بوبرینسکی ها و پوریشکویچ ها را که مایه ننگ حیثیت ملی ولیکاروس هستند تقویت کنند بیزاریم. (تکیه از توفان).

....

“ملتی که بر ملت‌های دیگر ستم روا می‌دارد نمی‌تواند آزاد باشد“، این از سخنان مارکس-انگلس بزرگترین نمایندگان دموکراسی پیگیر قرن نوزدهم- آموزگاران پرولتاریای انقلابی است. و ما کارگران ولیکاروس، که از حس غرور ملی سرشاریم می‌خواهیم بهر قیمتی شده است کشور و ولیکاروس به کشوری آزاد و وارسته و مستقل و دموکراتیک و جمهوری و سربلند مبدل گردد که بنای مناسباتش با کشورهای همسایه بر روی اصل مساوات بشری مستقر باشد نه بر روی اصل فئودالی امتیازات که موجب کسرشان این ملت بزرگ است. و همانا بدانجهت که ما چنین خواهانیم می‌گوئیم: در قرن بیستم در اروپا (ولو در خاور دور آن) نمی‌توان “از میهن دفاع کرد“ مگر اینکه با کلیه وسایل انقلابی بر ضد سلطنت و ملاکان و سرمایه داران میهن خود یعنی بدترین دشمنان میهن خویش مبارزه نمود- ولیکاروسها نمی‌توانند “از میهن دفاع کنند“ مگر اینکه در هر جنگی طالب شکست تزاریسم باشند، شکستی که برای نه دهم جمعیت ولیکاروس حکم کمترین بلا را دارد. (تکیه از توفان) زیرا تزاریسم نه تنها بر این نه دهم جمعیت از لحاظ اقتصادی و سیاسی ستم روا می‌دارد بلکه با خو دادن آنها به ستمگری نسبت به ملت‌های غیر و به استتار ننگ خویش از طریق عبارت پردازی های سالوسانه و ظاهرا میهن پرستانه اخلافتشان را تباه می‌کند، خوارشان می‌سازد، حیثیت شان را بریاد می‌دهد و براه رذالت می‌اندازد.“

لنین سرانجام در همان مقاله اشاره می‌کند “مصلح (منظور مفهوم برده وار آن نیست) غرور ملی ولیکاروس ها با مصلح سوسیالیستی پرولتارهای ولیکاروس(و کلیه پرولتارهای دیگر) مطابقت دارد. سرمشق ما مارکس است که پس از ده ها سال زندگی در انگلستان و نیمه انگلیسی شدن، بفتح جنبش سوسیالیستی کارگران انگلستان، آزادی و استقلال ملی ایرلند را طلب می‌کرد.“

پس روشن است که وقتی لنین از روسها سخن می‌راند و غرور ملی آنها را می‌ستاید نه به مفهوم بورژوائی و امپریالیستی آن، نه به مفهوم دفاع از تزاریسم و ملاکان است بلکه به مفهوم... ادامه در صفحه ۹

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

بخود بگیرد و مبارزه سیاسی را ناگزیر به حزب سیاسی نیاز است. پراتیک مبارزه طبقاتی پرولتاریا با حزب سیاسی ملازمه دارد. پس چگونه می توان مدعی شد که "مارکس و انگلس در برپائی احزاب مارکسیست" دست نداشته اند؟! انگلس در نامه ای به سوسیالیست دانمارکی، تریر چنین می نویسد: "پرولتاریا برای آنکه در لحظه قطعی به اندازه کافی نیرومند باشد و بتواند به پیروزی دست یابد لازم است حزب طبقه خود را تشکیل دهد، حزبی جدا و مستقل از احزاب دیگر. مارکس و من از ۱۸۷۱ بر این موضع پافشاری می کردیم" (تکیه از ماست).

در کنفرانس لندن "انترناسیونال اول" در سپتامبر ۱۸۷۱ که مارکس و انگلس آنرا رهبری می کردند نخستین و مهمترین مسئله مبارزه سیاسی طبقه کارگر بود. کمون پاریس نشان داد که "طبقه کارگر آزادی خود را باید در میدان مبارزه بدست آورد. وظیفه انترناسیونال اینست که نیروهای طبقه کارگر را برای مبارزه آتی سازمان دهد و صفوف آنرا تنگتر سازد". کمون پاریس نشان داد که دیکتاتوری پرولتاریا فقط در حالی استوار و پایدار خواهد بود که یک حزب انقلابی طبقه کارگر در رأس آن قرار گیرد. قطعنامه کنفرانس چنین می گوید: ادامه دارد

آش کشی خالته...

قابل پیش بینی نیست. آنچه مسلم است و با اطمینان می توان روی آن شرط بندی کرد حسن ختام ماجراست. "حسن ختام برای بانکها و بیمه ها و کنسرنها و فلاکت برای توده ها.

برای آنها پیدایش بحران و لگدمال کردن زندگی میلیونها انسان امری "طبیعی" است ولی از نظر آنها مهم آن است که آخرش خوب است. پرسش این است که برای چه طبقه ای خوب است و برای کدام طبقه فاجعه.

یکی از آنها تا جایی پیش می رود که این بحران را مثبت ارزیابی می کند و می نویسد: "اگر امروز چند بانک یا موسسه مالی ورشکست می شوند نباید آنچنان که پاره ای هنوز در انتظار آن نشسته اند، مرگ نهائی سیستم سرمایه داری را اعلام کرد. دقیقاً بر عکس، این نوع خانه تکانی هاست که سیستم را کاراتر و موثر می کند. اگر کسی بخواهد بچه را با آب حمام با هم دور بریزد و به علت این تحولات ضروری سیستم سرمایه داری را محکوم می کند گزینه های باقیمانده... ادامه در صفحه ۱۰

و بالاخره بزرگترین عیب توسل به سیتاد(بازگویی-توفان) خصلت ضد دموکراتیک آنست که راه را بر اندیشیدن مستقل سد می کند و مخاطب را در برابر گوینده مرعوب می سازد و او را وادار به سکوت می نماید. عجیب است که کسانی از اینطریق افکار و عقاید غلط و حتی انحرافی خود را بدیگران تحمیل می کنند و عجیبتر آنکه محیط روشنفکری طالب چنین شیوه ای است و در تفریر یا تحریر، هرچه بیشتر نقل قول از آموزگاران مارکسیسم باشد گویا جنبه "تنوریک" آن بیشتر است! البته سخن بر سر این نیست که به اندیشه بزرگان مارکسیسم نمی شود یا نمی توان استناد کرد سخن بر سر سیستماتیزه کردن این اسلوب کار و بحث و گذاردن سیتاد بجای تحلیل مشخص واقعیات است.

ما بر خلاف میل و عقیده خود ناچاریم در نوشته خود نقل قولهای بسیاری از مارکس و انگلس و بویژه لنین بیاوریم زیرا سخن بر سر اینست که لنینسم چیزی جز مارکسیسم و جز تکامل مارکسیسم در شرایط بین المللی نوین نیست*

حزب طبقه کارگر ۱

هر طبقه برای آنکه به قدرت دست یابد و به اهداف خود جامه عمل بپوشاند باید حزب سیاسی خود را بنا نهد. اما ایجاد حزب، خود بخود معجزه نمی کند همینکه حزب تشکیل شد قدرت بدست طبقه نمی افتد. حزب برنامه خود را اعلام می کند مدتی کم و بیش طولانی به فعالیت می پردازد، به مثابه مدافع منافع و خواست های توده ها توجه و اعتماد آنها را جلب می کند و در صحنه سیاست کشور به وزنه ای تبدیل می شود آنگاه توده های مردم او را در دست یافتن به قدرت یاری می دهد و در رأس اداره امور می گمارند. طبقه کارگر از این قاعده مستثنی نیست.

از زمانی که رسالت تاریخی پرولتاریا توسط مارکس و انگلس کشف شد، این شناخت نیز که تحقق وظیفه تاریخی پرولتاریا بیک مرکز رهبری ایدئولوژیک و سیاسی نیازمند است در زمره شناخت اساسی مارکسیسم درآمد. مارکس و انگلس نه تنها این شناخت را بیان داشتند بلکه در پراتیک خود بکار بستند و با آن سوسیالیسم علمی را با جنبش کارگری در آمیختند. مارکس که خود از همان آغاز بر آن بود که سخن نه بر سر تفسیر جهان بلکه بر سر تغییر دادن آنست، مارکس که برای اولین بار باب وحدت تنوری و پراتیک را در فلسفه گشود و این دو را از یکدیگر جدائی ناپذیر شمرد، نمی توانست تنوری سوسیالیسم علمی را با پراتیک مبارزه پرولتاریا در نیامیزد.

این مبارزه اگر باید پرولتاریا را به قدرت حاکمه تبدیل کند ناگزیر باید خصلت سیاسی

حمایت رویونیستی از...

پرولتاریای بزرگ روس است که با مبارزه خویش جهان را تغییر داد. لنین حتی سلطنت طلبان و ملاکان و تزاریسیم را که در اکثریت خویش در حاکمیت روسیه روس بودند بزرگترین دشمنان ملیت روس معرفی می کند که نه تنها غیر روسها بلکه روسها را نیز تحت ستم قرار می دهد. از نظر لنین نیز از منظر مبارزه طبقاتی باین پدیده نگریسته می شود و نه از منظر منافع سوسیال شونیسم روس.

حال آنکه آقای زیگانوف همه چیز را از دریچه منافع ملی روس و سوسیال شونیسم می نگرد. وی طالب روسیه بزرگ و قدرتمند است که بتواند در مقابل تجاوز اروپا مقاومت کند. اینکه این روسیه کمونیست باشد و یا امپریالیستی برای وی فرقی نمی کند مهم نجات مادر روس است. این طرز تلقی بوئی از کمونیسم در خود ندارد و بی جهت خویش را به لنین و استالین می چسباند. برجسب زدن به چنین رهبران بزرگ انترناسیونالیست عین تزویز و دورویی رویونیستی است. ادامه دارد.

وحدت در تکامل...

پاریس "با دست خود" آزادی خود را از طریق انقلاب تحصیل می کرد، چه جای آنست که او را از "فعالیت خود جوش" و از انقلاب بر حذر دارند!!؟! واقعیت این است که عبارت مانیفست حاکی از رها کردن پرولتاریا بحال خود نیست، حاکی از نفی رهبری پرولتاریا توسط حزب کمونیست ها نیست. کسانی که این عبارت مانیفست را مرده و بیروح جدا از متن مانیفست و نوشته های دیگر مارکس و انگلس و اساساً جدا از سیستم اندیشه این دو آموزگار بزرگ و سراسر زندگی آنان در نظر می گیرند در حقیقت کاری حداقل جز بتاخیر انداختن انقلاب پرولتری و دوام نظام بورژوازی انجام نمی دهند "کمون پاریس برای او(مارکس) فرصت تحلیل از پویائی فرد Selbsttätigkeit را بدست داد"(روبل). روبل فراموش می کند که مارکس کوشید کارگران را از این "پویائی خودجوش" بيموقع منصرف سازد و وقتی نتوانست، به تجلیل از کمون پرداخت که در خور و شایسته چنین آموزگاری بود. برحذر داشتن پرولتاریا از دست زدن به انقلاب نشانه اعتقاد داشتن مارکس به پویائی خودجوش نیست خلاف آن صحیح است. ما ضمن مقالات آینده بیشتر موضوع را خواهیم شکافت.

زنده باد مبارزات رهاییبخش مردم فلسطین و لبنان

آش کشک خالته...

از کره شمالی گرفته تا کوبا و جمهوری اسلامی چندان چنگی بدل نمی زند. (تکیه از توفان). در این گفتار نکته ای مبهم می ماند و آن اینکه "خانه های چه کسی" باید خراب شود و جیبهای چه کسی از ثروت انباشته می گردد. سخن بر سر این است که خانه چه کسی را تکان می دهند و بر سرش خراب می کنند تا سرمایه داری کارآتر شود و خانه های نو ساخته به مردم بیاندازد. اتفاقاً این همان مفهوم طبقاتی اقتصاد است. درست مثل این است که فقیری بگوید حقوق من و رئیس بانک آلمان و یا بانک سوئیس روی هم ۲۰ میلیون یورو است. بر طبق آمار و محاسبات ریاضی به هر کدام از طرفین بر صفحه کاغذ به طور متوسط ده میلیون یورو می رسد. "خدا بده برکت".

خانه خرابی میلیونها و صد ها میلیون انسان، نابودی اقتصاد و از بین رفتن ثروتهای مردم، بروز جنگ جهانی و خانمانسوز زائیده بحران است که خانه ها را خراب کرده است. در طی بحران همه وسایل تولید ثروتهای اجتماعی نابود می گردد و سودهای کلان به جیب سرمایه داران سرازیر می شود. در علم اجتماع نیز گفته اند که دزدی ناشی از فقر است و با قطع دست نه دزدی از بین می رود و نه فقر ریشه کن می گردد. آیا از این گفته علمی می توان نتیجه گرفت که باید شرایط کنونی را پذیرفت و به بروز وجود فقر یا بحران یعنی این "تقدیر" تن در داد و دم بر نیورد؟ البته صاحبان قدرت و ثروت آدمخوارانی که از طریق بروز این بحرانها مال اندوزی می کنند و از فقر مردم ثروتمند می شوند و چاکران آنها با تکیه بر "واقعیتها" می خواهند به شما بقبولاند که بحرانها مانند آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته. آنها به شما تلقین می کنند که باید این سرنوشت را بپذیرید و با نظام سرمایه داری مخالفتی نکنید. آنها جمهوری اسلامی را به عنوان نمونه منفی برای عوامفریبی برخ شما می کشند که هیچ چیز جزء نظام سرمایه داری نیست. جمهوری اسلامی نظام سوسیالیستی نیست، نظام سرمایه داری ناب است و این دلیلی مضاعف است که چرا باید این نظام سرمایه داری را که تفاله هائی نظیر جمهوری اسلامی و یا پینوشه و سوهارتو و اسرائیل و محمد رضا شاه می سازد باید سرنگون کرد. آنها به شما دلداری می دهند که علم اقتصاد اهرمهایی یافته تا توازن اقتصادی را مجدداً برقرار کند و از بحرانها جلو گیرد ولی هر بار با بحرانهای ناشناخته ای روبرو می شود که باید تنها از راه آزمون و خطا به تعدیل آن برخاست. دلداری آنها به شما این است که وضع در آینده هم بهیمن منوال است، البته علم اقتصاد زروش را می زند ولی ماهیت

سرمایه داری را نمی تواند تغییر دهد زیرا سرمایه که بدنبال سود حداکثر است راههای ناشناخته جدیدی پیدا می کند که بتواند خون مردم را بمکد. گفتار منتقدانه یکی از این مدافعان سرمایه داری برای کاستن از دامنه فاجعه و بخواب کردن مردم چنین است: "بحران هم ضعف نظام سرمایه داری به شمار می آید و هم نقطه قوت آن است. ضعف از آنرو که تعادل ها، طی دوره ای کم و بیش طولانی، درهم می ریزد، جامعه متلاطم می شود و شماری (منظورش صدها میلیون نفر است و نه تعدادی به اندازه انگلستان دست که شرم کرده آن را بر زبان آورد-توفان) از شهروندان زیان می بینند". بنظر ایشان خانه خرابی و بیکاری و مرگ صدها میلیون نفر معادل زیان شماری از شهروندان است!!؟؟ وی ادامه می دهد: "ولی در همان حال بحران تمامی ضعفهای اقتصادی را به گونه ای عریان به نمایش می گذارد، دروغها را بر ملا می کند، واحد های بیمار تولیدی و مالی را از صحنه می راند و حباب های مصنوعی را می ترکاند" و باین ترتیب بحران پدیده مثبتی است که نباید از آن جلو گرفت و اهرمهایی پیدا کرد تا مانع بروز آن شود، زیرا عاملی که دروغها را بر ملا می کند، واحدهای بیمار تولیدی و مالی را از صحنه خارج می کند و حباب های مصنوعی را می ترکاند نمی توان علی الاصول امر بدی باشد. "خدا زیادش کند". آنها خواهان تکرار فاجعه هستند و برای بقاء سرمایه داری و توجیه ضرورت آن افسانه سرائی می کنند. نفس آنها از جای گرم بیرون می آید.

کمونیستهای نمی توانند مانند سرمایه داران و وکلای مدافع آنها به مردم دروغ بگویند. آنها بر عکس در پی علت بروز این بحرانها هستند و راه جلوگیری از این فاجعه ضد بشری را بر ملا می کنند. آنها می گویند بروز بحران ها و مرگ و میر میلیونی انسانها و تخریب تولید و بروز جنگ سرنوشت محتوم انسانها نیست، محصول نظام جنایتکارانه سرمایه داری است که بر فقر اکثریت و ثروت اقلیت بنا شده است. جنگ جهانی محصول تکامل نظام سرمایه داری در مرحله امپریالیسم است. پس باید امپریالیسم و نظام سرمایه داری را که بحران زاست از بین برد، باید طبقات و ستم طبقاتی را از بین برد تا انسانها بتوانند انسانی زندگی کنند، باید مانع شد که عمال سرمایه داری در جنبش کارگری نفوذ کنند و از ممالک سوسیالیستی کشوری امپریالیستی بسازند که تازه شکست آنها را اندیشمندان سرمایه داری به پای شکست سوسیالیسم بنویسند. امپراتوری شوروی بعد از مرگ استالین براه سرمایه گذاری پا گذارد که به اضمحلال رسید. شکست شوروی شکست سرمایه

داری بود و نه شکست سوسیالیسم. انسانها می توانند و باید از بروز بحرانها جلوگیری و مانع شوند که صد ها میلیون بیکار شوند، چرخهای تولید از حرکت باز بماند و در حالیکه قطب ثروت متراکم و انبوه است و "چابک تر" و "کارآتر" و "موثرتر" می شود قطب انبوه و متراکم فقر به مرگ عمومی بدل گردد. طوری شود که میلیونها انسانها در دامنه کوه هائی از ثروت جان بدهند. باید آن دانشمندان بورژوائی و دولتمردان را که تا کنون بر طبل خصوصی کردن و حمایت از سیاست نولیبرالیسم سرمایه داری می کوبیدند و جهانی کردن سرمایه را تبلیغ می کردند محاکمه کرد. زیرا آنها شریک جرم این کلاه برداران سرمایه و این دروغگوها هستند. باید آنها را در دادگاه جنایتکاران تاریخ که با دستکشهای ابریشمی سفید آدم می کشند محاکمه کرد. این عین دموکراسی است.

آنها برای فشار بر مردم، برای ستم بر آنها برای تشدید بهره کشی برای آنکه آخرین لقمه سفره خالی آنها را تصاحب کنند استدلال می کردند اول باید ثروتی اندوخته شود تا بشود تقسیم کرد و از این استدلال خود پسندانه به این نتیجه شگفت می رسیدند که همه جامعه باید کار کند، جان بکند، کم بخورد، بیمه درمانی ناچیزی داشته باشد، حقوق بیکاریش کاهش یابد، دست به سینه و آماده در خانه اش منتظر بنشیند تا با تلفن برای اعزام وی به صدها کیلومتری برای کار از کاشانه اش جدا شود، از رفاه و زندگی انسانی چشم بپوشد تا امپریالیسم خودی بتواند در عرصه تولید تقویت گردد و رقبا را مات کرده پشت سر بگذارد و بازارها را تصاحب کند. آنوقت وضع عمومی بهتر و بهتر می شود، زیرا به مصداق "مجموعه حقوق من و نخست وزیر و یا رئیس بانک و بیمه به ۲۰ میلیون یورو در سال می رسد" درآمد ملی افزایش یافته است. اندیشمندان بورژوائی، پروفیسورها، اقتصاددانان، دولتمردان این دروغ را قبلا و مرتب از رسانه های تحت سانسور برای شستشوی مغزی زحمتکشان پخش می کردند. ولی آنچه کتمان و از دیده فروگذار می شد نوع توزیع بود که در مورد آن لال می گردند. آنها طالب کار کارگران ولی تصاحب ثروت توسط سرمایه داران هستند. درست است که کار موجب ارزش است و بر ثروت جامعه می افزاید، ولی واقعیت این است که محصول استثمار زحمتکشان متناسب و یا عادلانه تقسیم نمی شود. این ثروت تنها به جیب صاحبان صنایع، بانکها و بیمه ها می رود و مردم عادی یعنی همانها که ثروت را خلق کرده اند با حداقل دستمزد و در تنگدستی زندگی می کنند. در حالیکه ثروتهای اقلیت ناچیزی به ارقام نجومی می رسد اکثریت ... ادامه در صفحه ۱۱

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

و غده چرکین سرمایه داری پایان داد. مارکس می گفت که اگر بشریت موفق نشود سرمایه داری را با نظام آگاهانه و انسانی سوسیالیسم جایگزین کند بربریت دنیا را فرا می گیرد. پس باید کمونیستها تحت رهبری احزاب مارکسیستی لنینیستی در پی انقلاب اجتماعی و رهبری مبارزات مردم باشند. سوسیالیسم تنها نظامی است موفق و ما موفقیت آن را در زمان زندگی لنین و استالین در شوروی در تجربه عملی دیدیم و از زمانیکه خروشچف پای براه سرمایه گذاری گذارد به نتایج وخیم سرمایه داری آگاه شدیم. مطالعه تاریخ حزب کمونیست بلشویک شوروی که حزب ما آنرا منتشر کرده است بهترین سند در رد اکاذیب اندیشمندان مزدور بورژوازی است.

از یاری شما سپاسگزاریم

رفیق عیسی. الف استکهلم ۲۰۰ کرون
رفیق ن. س از جنوب آلمان ۵۰ یورو
رفیق رضا آلمان ۱۰۰ یورو
رفیق رحیم کانادا معادل ۱۰۰ یورو
رفیق انوشه استرالیا معادل ۱۰۰ یورو
رفیق مختاری لندن معادل ۱۰۰ یورو
رفیق عزیزی پاریس ۱۰۰ یورو

مصالح عمومی می رسد. برای این کار باید مناسبات حاکم را تغییر داد و این تغییر مناسبات حاکم یعنی انجام یک انقلاب اجتماعی و قهر آمیز تا بشود قدرت سیاسی را برای تغییرات لازم مناسبات اجتماعی به کف آورد. باید با ماشین سرکوب بورژوازی یعنی دستگاههای سرکوب مبارزه کرد. باید میلیونها توده مردم را برای کسب قدرت سیاسی و رهبری آنها سازمان داد و بسیج کرد و این کارها تنها می تواند توسط حزب طبقه کارگر صورت پذیرد.

آنها که دیگر بعد از این همه حقایق عریان قادر نیستند بر جنایات سرمایه داری خاک بپاشند به تمسخر می نویسند: "هستند کسانی که پیامبرگونه خبر از فروپاشی سیستم سرمایه داری می دهند. غافل از اینکه با همه معاینش، که اندک نیست، این یگانه سیستم شیوه موفق است که در جهان امروز باقی مانده است."

البته در این آخرین دفاع از نظام سرمایه داری که حتی برای بی طرف جلوه دادن خویش به "معایب سرمایه داری" که گویا کم هم نیست اشاره کرده است حقیقتی نهفته است و آن اینکه سرمایه داری فرو نمی پاشد. این نظریه درستی است. یک نظام استثماری بر اثر جبر زمان به یک نظام ضد استثماری حتی اگر قرنها نیز بگذرد و صدها بحران ادواری از راه برسد تغییر نمی کند. سرمایه داری را باید سرنگون ساخت و بر ویرانه های آن سوسیالیسم را ساخت. سوسیالیسم خود بخود بوجود نمی آید. با یک انقلاب بنیادی اجتماعی می شود به عمر این بحران

آش کشک خالته...
شکنده در فقر و فاقه بسر می برد و از این ثروتها نصیبی نمی برد. همین گوشه از واقعیت نشان می دهد که تا چه حد تئوریهای عوامفریبانه بورژوازی ساختگی است. زحمتکشان با جان و دل کار کردند، ثروت آفرینند و دزدان مسلط این ثروتها را به جیب خصوصی خود ریختند و بنفع خود مصادره نمودند. پس کار کردن به تنهایی موجب ثروتمند شدن عموم نمی شود. مناسباتی باید وجود داشته باشد که این ثروتمند شدن عمومی را بنفع عموم ممکن گرداند. این کار کردن به علت مناسبات سرمایه داری تنها اقلیتی را ثروتمند می کند. باید این مناسبات ضد انسانی را تغییر داد.

مارکس این پدیده را تضاد رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی می نامد. یعنی مناسبات حاکم در جامعه طوری بنا شده که نیروهای مولده که هسته اصلی آن زحمتکشان هستند هر چقدر بیشتر کار کنند بیشتر حاصل زحمتشان به جیب سرمایه داران می رود و بیشتر فقیر می شوند. اختلاف طبقاتی کم نمی شود و تشدید می گردد. زیرا تولید به صورت اجتماعی صورت می گیرد ولی حاصلش خصوصی صرف می شود. پس تا لحظه ای که مناسبات تولیدی طوری است که مالکیت خصوصی بر وسایل تولید موجب تثبیت فقر است این وضعیت عوض نمی شود. باید مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را از بین برد و به مالکیت دولت پرولتری بدل ساخت آنوقت است که ثروت ناشی از کار به صرف

(توفان الکترونیکی شماره ۲۷ و ۲۸ منتشر شد آنرا در تارنمای توفان مطالعه نمایند).

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران

شماره ۲۷ آبان ماه ۱۳۸۷ نوامبر ۲۰۰۸

www.toufan.org

toufan@toufan.org

در این شماره میخوانید - بحران، همزاد سرمایه داری: ۵ تریلیون دلار توسط مالیات دهندگان جهان به بانکها تزریق شده است (درص ۲) - تجمع شکوهمند دانشجویان در دانشگاه شیراز گزارش رسیده از ایران در ص ۳ - رویای "لغو کارمزدی و حکومت شورایی" در لاستیک سازی البرز در ص ۶ - پیام حزب بمناسبت برگزاری مراسم صدمین سالگرد تولد رفیق انورخوچه در دانمارک درص ۷ - چکیده ای از سخنان رفقا در جلسه استکهلم بمناسبت نود و یکمین سالگرد انقلاب کبیراکتبر و بحران مالی سرمایه داری درص ۹ - دواطلاعه کوتاه درمورد کارگران هفت تپه و

۱۶ آذر، روز اتحاد و همبستگی دانشجویان علیه ارتجاع و امپریالیسم گرامی باد!

آش کشک خالته بخوری پاته نخوری پاته

“در بحرانها تضاد میان تولید به صورت اجتماعی و تصاحب سرمایه دارانه به شکل قهرآمیز نمایان می شود... شیوه تولید بر ضد شیوه مبادله طغیان می کند” (کارل مارکس جلد ۱۹ ص ۲۱۹ بزبان آلمانی).

ایدئولوژیهای بورژوازی، مزدوران سرمایه و همه آنها که از غارت زحمتکشان بهره مند می شدند راه افتاده اند تا برای شکست فضاحت بار سرمایه داری توجیه های مسخره بیابند.

نشریه آلمانی “فرانکفورتر روند شاو” در ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۸ در سرمقاله خویش در مورد این بحران ادواری سرمایه داری نوشت: “تاریخ سرمایه داری تاریخ بحرانهایش است. در این زمینه کارل مارکس کاملاً حق دارد. وی تنها به استنتاجات خطا رسیده است. زیرا بحران پذیری بازارها خطای سیستم نیست هسته ای از سیستم است”.

نشریه آلمانی فرانکفورتر آگماینه “که سخنگوی سرمایه مالی است از این بحران مالی بنام “بهای رویدادهای تکامل تدریجی بازارها” یاد می کند و اضافه می نماید: “هرجا بالا رود پائین هم می آید. هر جا غالب هست مغلوب هم وجود دارد”.

این استدلال عوامفریبانه نفی تاریخ و علم است زیرا در بحرانهای ادواری سابق که در مقابل چشم ماست مردم بوده اند که مغلوبند و غالبین هنوز همان بیمه های آلیانس، روک فرزشرونک، جنرالی، لوید، جنرال موتور، مرسدس، بانکهای درسدن، کومرتس، ... گلدمن ساکس، چیس مانهاتان، مورگان استانی، لهن برادرز، بیر استرنز... کردیت سونیس، سیتی گروپ، او ب اس، ... هستند. نام غالبین ثابت است و به بیاری دولتهای کارگزار امپریالیست از این بحرانها با پول مالیات مردم سربلند بیرون می آیند ولی مغلوبین گمنام می میرند و نابود می شوند. عبارت درست چنین است: “در بحرانها اقلیتی ناچیز همیشه برنده است و اکثریت شکننده همیشه خانه خراب و بازنده”.

به ما اندیشمندان بورژوازی می گویند، بحران یک عبارت علمی است، درس اقتصاد است، در درسهای اقتصاد گفته اند که در نظام سرمایه داری بحران یک امر عادی است که هر از چندی از راه فرا می رسد و می رود تا بحران بعدی فرا رسد. نظام سرمایه داری با بحران ادواری زیسته و از این ببعده هم می زیید. البته تا سرمایه داری را سرنگون نکنیم با این بحرانها خواهیم زیست و نمی توانیم بحران را بزدا کنیم. بحران قانون اضافه تولید سرمایه داری است. سرمایه داری بدون بحران وجود خارجی ندارد ولی بدون سرمایه داری بحرانی در کار نخواهد بود.

مدافعان سرمایه داری آدمخوار بحران را طبیعی جلوه می دهند و به شما گوشزد می کنند که بروز بحران امر ناگواری نیست، نباید ناراحت شوید، زایش بحران مانند نفس کشیدن آدمی است، جزئی از نظام سرمایه داری است و ما باید عین “بچه آدم” بپذیریم که هر از چندی توفانی مرگ آور فرا رسد و با داس مرگ جان انسانها را بگیرد. آنها چنین جلوه می دهند که سرمایه داری تقدیر است و همه ما باید به این تقدیر گردن نهیم. یکی از آنها می نویسد: “در اقتصاد و در بازرگانی نوسان، تلاطم و حتی بحران از رویدادهای عادی و طبیعی است” و وی حتی پیشتر از این رفته در حمایت از بحران می افزایش سرمایه داری: “تا امروز با بحرانهای ادواری زیسته و هر بار از زیر این بحرانها چابک تر و نیرومند تر سر بر آورده است”. ولی وی نمی گوید در این میان این مردم بیچاره بودند که زیر سم ستوران این چابک سواران باد پا لگندمال شده اند و میلیونها زندگانی بر باد رفته است. آنها از بحران نه به عنوان طاعون بلکه به عنوان مرهم سخن می رانند.

“...زیرا گردش حوادث در چنین اوضاع بحرانی به هیچوجه ... ادامه در صفحه ۹

Workers of all countries, unite!

Toufan

توفان

Central Organ of the
Party of Labour of Iran

No. 105 – Dec. 2008

تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم است (۳)

از این گذشته اگر آزادی زحمتکشان کار خود آنهاست پرولتاریای فرانسه در سال ۱۸۷۱ در پاریس دولت سوسیالیستی بوجود آورد که قریب سه ماه آن را در دست خود نگاه داشت و با مصوبات خود نظام موجود را از بیخ و بن تغییر داد. اما مارکس پیش از آنکه پرولتاریا به انقلاب دست زند در فراخوان انترناسیونال، کارگران را از دست زدن به انقلاب برحذر داشت و شرایط را برای انقلاب رسیده ندانست. “طبقه کارگر فرانسه در شرایط بسیار دشواری قرار گرفته است. هرگونه اقدام برای سرنگون ساختن حکومت جدید یک دیوانگی ناشی از ناامیدی است... آنها (کارگران) باید آرام و قاطع از آزادی جمهوری استفاده کنند و با روش صحیح به سازمان طبقاتی خود بپردازند.” آیا این رهنمود درست و بجای مارکس با عبارت مانیفست (آنطور که هواداران “بازگشت به مارکس” تفسیر می کنند) هم آهنگ است؟ بالاخره پرولتاریای... ادامه در صفحه ۹

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت. www.toufan.org

نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. “توفان” نشریه “حزب کارایران” حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هرچند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

Toufan آدرس
Postfach 103825
60108 Frankfurt
Germany